

نارنجستان ناخود آگاهی

- سروشناشی: ◆ کزازی، میرجلال الدین - ۱۳۲۷
- عنوان و نام پدیدآور: ◆ تاریخستان ناخوداگاهی (جنگی از جستارها و نوشتهای دیگر) / میرجلال الدین کزازی.
- مشخصات نشر: ◆ تهران: صدای معاصر، ۱۳۹۴
- مشخصات ظاهری: ◆ ص. ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م، ۲۰۰
- شابک: ◆ ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۹۸-۶-۳
- وضعیت فهرستنوسی: ◆ فیبا
- موضوع: ◆ مقاله‌های فارسی -- قرن ۱۴
- موضوع: ◆ فارسی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
- ردیفهندی کنگره: ◆ PIR8184/2 ۲۱۳۹۴
- ردیفهندی دیوبی: ◆ ۸۴/۶۲
- شماره کتابشناسی ملی: ◆ ۴۰۱۳۵۶۲

نارنجستانِ ناخوداگاهی

(جنگی از جُستارها و نوشه‌های دیگر)



دکتر میرجلال الدین کزاڑی





- نام کتاب
 - نویسنده
 - طرح روی جلد
 - صفحه آرایی
 - حروف فنگار
 - توبت چاپ
 - شماره کان
 - صدف
 - چاپ
 - صحافی
 - شابک
 - ISBN 978-600-6298-60-3
 - قیمت ۱۵۰۰۰ تومان
- نازنگستان ناخودآگاهی
دکتر میرجلال الدین کزاری
بیگلو
تبسم غیشی
افشار
نخست، ۱۳۹۴
۱۱۰ نسخه
روزوف
مهارت
زنوف
۹۷۸-۶۰۰-۶۲۹۸-۶۰-۳

حق چاپ محفوظ است.

دفتر نشر: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، شماره‌ی ۶۸، واحد ۸
تلفن: ۰۶۶۹۷۸۵۸۲ - ۰۶۶۹۷۹۳۵۱
فروشگاه مرکزی: فلکه‌ی دوم تهرانپارس، خیابان جشنواره، شماره‌ی ۲۲۹
تلفن: ۰۷۷۷۰۲۷۶۸ - ۰۷۷۷۳۱۶۱۱
پایگاه اینترنتی: www.sedayemoaser.com

فهرست

•	یادداشت آغازین.
٧
بخش اول: جُستارها	
•	شکفتن در دست.
۱۱
•	نارنجستان ناخودآگاهی.
۳۱
•	ناچیز، پندارخیز و شگفتی انگیز نیز.
۳۸
•	آشیان یا آستان.
۴۶
•	دمی در موستان بیخودی.
۵۴
•	غُنده و گُنده.
۶۴
•	از هشت تا «ول».
۷۰
•	رخش در رخت.
۷۶
•	گُرد و کاره.
۸۲
•	تافته‌های بهین بافته‌ی نویافته.
۹۳
•	راز روز در دل شب.
۱۰۳
بخش دوم: نوشته‌های کوتاه‌نگاریں	
•	پیرنگ رنگ و نیرنگ.
۱۱۳

۱۱۵	• رستخیز شورانگیز.
۱۱۷	• نوروز کرمانشاه
۱۱۹	• کرمانشاه، شهر شاهوار ماه
	بخش سوم: دیباچه‌ها
۱۲۳	• فرخاساز و سرودا! خرما رامش و روود!
۱۳۳	• هماره زنده‌ی زینده در نگاره
۱۴۰	• دیرسال؛ لیک در تازگی و تری بی‌همال
۱۴۸	• راز رندی حافظ
۱۵۴	• بست و گشاد نهاد و یاد
۱۵۸	• سود و سودای سخن پارسی
۱۶۴	• شیر در کنام خرس
۱۷۱	• چارانه‌های بهارانه
۱۷۶	• بستاییم سپاهان رایا بنکوهیم؟
۱۸۱	• چمنی از چکامه‌های چمان
۱۸۵	• از خانه به خدای
۱۸۸	• کهنه‌ی که نومی شود
۱۹۲	• تابی از آفتاب
۱۹۴	• دیرینه‌ی دلنشین
۱۹۷	• فرهنگ واژگان

یادداشت آغازین

•

نارنجستان ناخودآگاهی، کتابی که هم اکنون پیشاروی خواننده‌ی گرامی و سخن‌سنج و اندیشمند نهاده آمده است جُنگی است از جستارها و نوشته‌هایی دیگر که در درازای یک سال، به نگارش در آمده است: دیرترین تاریخ این نوشته‌ها شهریور ۱۳۹۳ است و نزدیکترین شهریور ۱۳۹۴.

پیکره‌ی نارنجستان ناخودآگاهی همان است که در پاره‌ای از دیگر کتابهای جُنگینه‌ی این دوستار دیده می‌آید: کتابهای از اخگر تا اختر و شگرف و شگفت و پرند و پلاس. نخستین این کتابها، در سال ۱۳۸۸، به چاپ رسیده است و دومین، در سال ۱۳۹۲ و سومین، در سال ۱۳۹۴. نارنجستان ناخودآگاهی، همانند این کتابها، دارای سه بخش جداگانه است:

۱. جستارها؛ در این بخش، یازده جستار در زمینه‌هایی چند در ادب‌دانی و سخن‌سنجی و زبان‌شناسی تاریخی ایرانی، گردآورده شده است. همه‌ی این جستارها مگر یکی، برای چاپ در ماهنامه‌ها و سه ماهنامه‌های فرهنگی و دانشگاهی، نوشته آمده است. تنها جستار نخستین: شکفتن در دست، را به پاس این کتاب نوشته‌ام.
۲. نوشته‌های کوتاه نگارین؛ در این بخش، نوشته‌هایی هنرورزانه جای گرفته است که در باره‌ی نوروز و بهار و جز آن، به خواست سر دیران ماهنامه‌ها و روزنامه‌ها، نگارش یافته است. این بخش گونه‌ای است ادبی که من آن را سروادِ

ناسرود می‌نامم.

۳. دیباچه‌ها؛ در این بخش دیباچه‌هایی آورده شده است که آنها را، به خواست و پائی فشرد نویسنده‌گان کتابها، نوشته‌ام. هر کدام از این دیباچه‌ها خود، به راستی، جستاری است پژوهشگرانه و رایمندانه که بر پایه‌ی زمینه‌ی هر کدام از این کتابها نوشته آمده است؛ به گونه‌ای که اگر پاره‌ی پایانی آنها را بستريم، می‌توانيمشان در بخش جستارها جای داد.

آنچه در فرجام اين يادداشت مى‌بایدم نوشت، سپاس از مدیر هُر زیر و سرپرست فرهیخته و روشن راي و فرهنگور نشر صدای معاصر، آقای محمدی است که پیگیر و پرشور، می‌خواسته است این کتاب را، به شیوه‌ای شایان و در بآینی و دلپذیری و چشم‌نوازی نمایان، به چاپ برساند. باورمندی و دلستگی این ناشر ارزنده و برازنده به فرهنگ ایرانی و ادب گرانستگ و دلارای پارسی مرا بر سر آن آورد که نخستین جستار، در نارنجستان ناخودآگاهی، را تها به آهنگ آنکه در این کتاب درج گردد، بنویسم و آن را بدو پیشکش بدارم.

باری دیگر، از درگاه دوست بَرین، آرزو می‌برم که این کتاب دوستداران فرهنگ و ادب ایران را دلپسند افتد و سودمند و بتواند نکته‌هایی نهفته و نغز و نویافته را فراپیششان بنهد. ایدون باد!

میرجلال الدین کرمازی
مهرماه ۱۳۹۴

بخش اول

●
جُستارها



شکفتن در دست (کندوکاوی پدیدارشناسختی در دبستانهای ادبی)

•

زنجبیره‌هایی از دگرگونی‌های پرشمار فرهنگی و اجتماعی که دیری در نهاد و نهان مردمی پدید می‌آیند و درازآهنگ و دور، در می‌گسترند، هنگامی که از توش و توان و تپش بستنده و باسته برخوردار می‌شوند، لایه‌هایی گوناگون را که نهاد را از یاد و نهان را از آشکار در می‌گسلند و جدا می‌دارند، فرو می‌شکافند و از زرفاها به زُویه‌هاراه می‌جویند و در نمودها و بازتابهای ساناسان فرهنگی و اندیشه‌ای و رفتارشناسختی، پدیدار می‌گردند؛ به همان‌گونه که پس از بارش‌های بسیار و پایدار برف و باران، جویبارهایی پرشمار از کوهسار بر هامون روان می‌شوند و در دل خاک فرو می‌روند و دیری، در آن نهانجای، می‌مانند؛ سپس، در پی دیگرگونیهایی زمینشناسختی، آنگاه که انبوه و انباشته و بنیروشدند، با فشار، لایه‌های پوشنده و بازدارنده را می‌درند و در پیکره‌ی چشممه‌سار، پدیدار می‌آیند و بر آفتاب می‌افتند تا نیاز و تشنجی مردمان را برآورند و فرو بنشانند.

بر پایه‌ی این انگاره و نگاره‌ی پنداشته، یکی از چشممه‌ساران فرهنگی و هنری که کماییش به ناگاهان بر می‌جوشد و فرا می‌آید و آفتابی می‌شود، دبستان ادبی است. پستندها و نیازها و یاستگی‌ها و سویمندی‌ها و توانشهای پنداشناختی

و زیباشناسه که از رُویه‌ها به ژرفاهای راه برده‌اند و از یادِ فراگیر همگانی، یا خودآگاهی، به نهادِ فراگیر همگانی، یا ناخودآگاهی، - که آن را، با نامِ روشن‌تر و رساتر: ناخودآگاهی تباری می‌توانم نامید - تا در آن، اندک اندک، به انبوهی و فشردگی و گشتنی، گرد آیند و بر هم انباشته شوند، مایه و پایه‌ی دبستانی ادبی را فراهم می‌آورند و می‌ریزنند. آنگاه که این نهفته‌های نهادینه، در انبوهی و انباشتگی، در گشتنی و گرانستگی، در سبتری و سترگی، در تودگی و توانش به جایی برسند که بیش خفتگی و نهفتگی را تاب توانند آوزد و گستگی و پراکنده‌ی را، به گونه‌ای یکپارچه و درهم تینده، هنباز و همساز، بهره‌مند از نیرویی شگرف که بر آمده از هماهنگی و همسوی است، می‌جنبند و لایه‌ها و پوشش‌ها را می‌سُنبند و بیدار و آشکار، از ژرفاهای را به رویه‌ها باز می‌آیند. بدین شیوه و هنجار است که در ویرانه‌های دبستان کهنه: دبستانی که در دام پیروی کورکورانه در افتاده است و به پژمردگی و سترونی دچار آمده است و از این روی، به ناچار، سر در نشیب نابودی نهاده است، دبستانی نو، شکفته و شاداب، آکنده از تب و تاب و شور و شتاب به بالیدن و به فرازنان پروردگی و پرمایگی رسیدن، می‌زاید و پدید می‌آید. دبستان ادبی، مانند هر پدیده‌ای دیگر زنده و تپنده و پویا، می‌زاید و می‌بالد و آنچنان پرمایه و پرورده می‌گردد و آفریننده و به گزیننده که شاهکارهای ماندگار خویش را پدید می‌آورد؛ زمانی نیز، زود یادیر، به ناگزیر، توش و توان بالیدن و آفریدن را از دست می‌دهد و سر در نشیب پیری و پژمردگی، فرسودگی و فراموشی در می‌نهد. سرانجام، به آینین هر هستمندی زنده که هرگز از دام مرگ نمی‌جهد و نمی‌رهد، فرومی‌میرد و خاموشی می‌گیرد. از همین روست که دبستان نو، هر چند از دل و درون دبستان کهنه برمی‌آید و از ویرانه‌های آن، به گونه‌ای فراگیر، ناساز با دبستان کهنه است و در ویژگی‌ها و هنجارها و شگردها و شیوه‌های ادبی و پندارشناختی، وارونه‌ی آن، بنیاد و خاستگاه این وارونگی و ناسازی، دلخستگی و بیزاری سخنوران و نویسنده‌گان، نیز ابدوبستان و سخن آشنایان از دبستان کهنه است. این پیوند وارونه و ناساز در میان دو دبستان آنچنان فراگیر است و ساختاری که آن را می‌توانیم ویژگی

بنیادین و نهادین، در دیگرگشت دستانها بدانیم. نمونه را، در ادب اروپایی، هنگامی که دستان شایمانی یا کلاسیسیسم به دستان رمانتیسیسم دیگرگون می‌شود، آنچه در دستان نخستین، نیک، پسندیده و ستدوده بوده است و مایه‌ی زیب و زیور و زیبایی در آن؛ شیوه‌ها و شگردهای را که نویسنده‌اند و سخنوران شایمانی یا کلاسیک، با شور و پروا و تلاشی بسیار، می‌کوشیده‌اند در سرودها و نوشت‌های ایشان به کار بگیرند، پیروان دستان دوم بیهوده و ناساز با هنجارها و آین‌های زیبا شناختی می‌دانسته‌اند و سخت از به کاربردن آنها در آفریده‌های ادیشان می‌پرهیخته‌اند. برای نمونه، زبانی که در دستان شایمانی به کار گرفته می‌شده است، زبانی بوده است نیک بآین و برازنده و بهین، زبانی سخت سنجیده و پروا و استوار، بدور از هرگونه کاستی و ناراستی، زشتی و پلشی. آنچه با این زبان نوشته و سروده می‌آمده است نیز: بسترها اندیشه و پندار، زمینه‌های گونه‌گون سخن، به همان سان، همساز و همسوی بوده است با پیراستگی و سختگی و بایینی زبان؛ لیک، آنگاه که دستان شایمانی به دستان رمانتیک دیگرگونی می‌یابد، زبان نیز به یکبارگی دیگرسان می‌شود. سرایندگان و نویسنده‌اند پیرو این دستان پرواهای پولادین زبانی را که پیشینیان نیک بدانها پاییند بودند، فرومی‌نهند و از زبان توده‌های مردم بهره می‌برند؛ حتاً از گوییشهای بومی و تیره‌ای بهره می‌جویند. قهرمانان و چهره‌های بس والا و نمادین و ایزدانه در دستان پیشین نیز به چهره‌ها و قهرمانانی فرودین و بیفروغ و زمینی فرو می‌کاهند. کار، در این فروکاهیش، بدانجا می‌رسد که قهرمان رمانتیک سرانجام چهره‌ای می‌شود بیمارگونه و سودازده و ماخولیایی؛ کسی که ماندن در شهر و آبادانی و زیستن با دیگران رابر نمی‌تابد و سرگشته و شیدا و نآرام، از هر آنچه نشان از شهرآینی و زندگانی بهنجار دارد، می‌گریزد و در جستجوی گهای تنهایی، هامونها را در می‌نوردد و راه و پناه به جنگلهای انبوه می‌برد و در سایه روشن‌های رازآلود و رؤیاپرور بیشه‌ها، جای می‌گیرد و در شبها مهتابی، در گورستانهای خاموش، به گشت و گذار می‌پردازد. قهرمانانی چون رُنهٔ شاتوبیریان و ورُتر گوته و ایزمن سنانکور و مانفرد لدبایرون که آهنگسازی شگرف و خجسته‌خُنیا

چون چایکوفسکی که او را رمان‌تیک دیرآمده برنامیده‌اند، این قهرمان را به جهان جادوانه و جان‌آمیر و شورانگیز نواودستان برد است و با برگردانیدن چکامه‌ی سخنور انگلیسی، به زبان آتشین و دلنشین خویش، بهره‌جوی از فسون فسانه رنگ زیر و بم، زندگانی جادوانه بخشیده است. این قهرمانان داستانی که آنان را گرفتار و دچار گونه‌ای بیماری شگفت و درمان ناپذیر و نوآین می‌دانسته‌اند که ییماری سده نامیده می‌شده است. سرانجام، ستوهیده از سرسام سودا و شکسته‌دل از شورش شیفتگی، زندگانیشان را به پایان می‌برده‌اند و تن به مرگی خود خواسته می‌سپرده‌اند.

هنگامی که این دبستان به فرجام خویش می‌رسد و پژمان و پژمرده، فسونزده و فسرده، از آفریدن شگفتی و زیبایی باز می‌ماند، دبستانی دیگر از گورگاه آن، با رستاخیزی دل‌انگیز و جان‌آویز، سر بر می‌آورد تا بینادی بهین در اندازد و درفشی دیگر برافرازد و هنگامه‌ای نوین و نوآین بسازد؛ دبستانی که به یکبارگی، وارونه‌ی دبستان پیشین است و روباروی آن: دبستان واقعگرایی. پیروان و ستایندگان این دبستان، دلخسته و دُزمری از درونکاوی و نهانپژوهی و با خویشتن و در خویشتن ماندن، بندگسل و شوریده دل، روی به هر آنچه آشکار است و بروني و دیداری می‌آورند و رمان از جهان درون، دمان جهان برون را می‌کاوند و بر می‌رسند؛ به گونه‌ای که اگر کلان بنگریم و فراخ، می‌توانیم بر آن بود که با دیگرگشت رومانتیسم به واقعگرایی، سود جای سودا را می‌گیرد و جامعه‌شناسی بر روانشناسی چیره می‌آید و نهان، در سایه‌ی آشکار، پوشیده می‌ماند و گیتی مینورا در فرمان می‌آرد و دانش دین را از پنهن می‌راند. زمانی نیز سورمندی واقعگرایانه آنچنان لگام می‌گسلد که از درون واقعگرایی، سرمشترک‌گرایی یا ناتورالیسم سر بر می‌آورد که نمود و گونه‌ای است مرزشکن و هنجازپریش و برگزاف از این دبستان. نویسنده‌ای نامدار که سخنوری بزرگ و کم مانند می‌توانست شد: امیل زولا کار و سازهای درونی و رازآلود را در آفرینش هنری که دانایان روزگاران کهن آنها را مینویسی و فراسویی می‌دانسته‌اندو به دهش ایزدان باز می‌خوانده‌اند، بی‌پایه و پندارینه می‌داند و به کناری می‌نهد.

و بر آن می‌رود که هنر، از آن میان نویسنده‌گی، پدیده‌ای است یکسره گیتیگ و اینسری که به باری دانش، ساز و کار و راه و راز آن را می‌توان یافت و با آگاهی از آنها، نویسنده‌گانی چربدست و توانمند و خرم خامه پرورد و پدید آورد؛ از این روی، در خانه‌ی خویش که در کوئی در هومه‌ی پاریس به نام مدان جای داشته است، کارگاه نویسنده پروری را پی می‌افکند. تی چند از نویسنده‌گان، در این کارگاه، باروشی که داستان‌نویسی آزمونگرایانه و دانشورانه نامیده می‌شده است، هنر نویسنده‌گی را می‌آموزند. در میان اینان که نویسنده‌گان شامگاه مدان نام گرفته بوده‌اند، دو تن بر آورده‌اند: کوستاو فلوبیر و گی دوموپاسان؛ لیک هیچیک از این دو بر راه استادشان نرفته‌اند و شیوه‌ی او را، سرشتگرایانه، در داستان‌نویسی پی نگرفته‌اند.

هنگامی که روزگار واقعگرایی و سرشتگرایی نیز به سر می‌آید و این دبستان جای به دبستانی دیگر می‌پردازد، دیگر بار سویمندی‌های دبستان‌نشناختی به یکبارگی پادینه‌گرای (= ضدگرای) می‌گردد و وارونه. این وارونگی و پادینگی را آشکارا، در نام دبستان نو می‌توانیم دید و یافت: فرا واقعگرایی. باری دیگر، فرا واقعگرایان، بیزار حتاً شاید بیمزده از واقعیت، راهگشای و بندگسل، فراسوی واقعیت را می‌خواهند و می‌جویند و به جهان درون خویش در می‌گریزنند و جهانی را دوست می‌دارند و می‌ستایند و باز می‌نمایند که آن را تنها در درون خویشن می‌بایند یا پدید می‌آورند. دستاوردهای نهانکاری و درونگرایی و ژرف‌پژوهی این بار بسیار رازآمیزتر است و شگفتاورتر و خردآشوب‌تر و ذُنایافتی تر از آنچه قهرمانان شمیده و دُلْرمیده‌ی رومانتیک، در خویشن، می‌آزموده‌اند و می‌یافته‌اند. این روند ستیز با بروني‌های آشکار و گریز از آنها و سر سپردن به درونی‌های نهفته‌ی پیچاییج، همچنان، می‌باید و به نمادگرایی می‌رسد و در پی آن، به ریختگرایی گرافه‌کارانه و بیمارگونه و بازیهای موستاکانه با واژگان و با زبان. این ریختگرایی آشوبگرانه و در هم شکستن ساختارهای بروني را می‌توانیم دنباله و افزونه‌ای دیگرسویانه بر فرا واقعگرایی بدانیم. این آشوبگران درهم ریز نیز، همچنان، با واقعیت در ستیزند و از آن می‌گریزنند؛

لیک ناوردگاه و نمودجای این ستیز و گریز، این بار واژگان است و جهان زبان، نهاد روان و نگاره‌ها و پیکره‌هایی که بی‌هیچ ساز و سامان و راه و روشنی سنجیدنی و شناختنی دریافتی، در آنها پدید می‌آید. این گریز و ستیز همچنان پایدار مانده است و نمودهایی یافته است، آنچنان آشوبنده‌ی خرد و شکننده‌ی گمان و پریشنه‌ی روان که این بیم بزرگ و نگرانی ناب و دلوپسی دردآفرین را در نهان و نهاد هنردوستان و زیبایی‌ستان بر می‌انگیزد که آنچه هنر می‌نامندش، به ویژه هنر سخنسرایی، راه به کجا خواهد برد و آینده و سرنوشت آن چگونه خواهد بود. واپسین ارمغان و دستوارد این گرایش ستیزآمیز پدیده‌ای است که چندی پیش در اسپانیا پدید آمده است و من آن را فراهم رنگاری^(۱) می‌نامم. پیروان این پسند و دیدگاه نوبر آنند که سروده می‌باید از هر هنجار و سامان و آین زبانی پیراسته و بی‌بهره باشد تا بتواند، به نابی و سرگی، آنچه را سراینده دریافته است و آزموده، باز نماید!

در پنهانی سخن شکرین و شیوه‌ای پارسی نیز، داستان، در دیگرگشتِ داستانهای ادبی همان است که در ادب اروپایی دیده می‌آید. اگر همچنان با نگاهی ژرفکاوانه و پدیدارشناختی و گوهرگرایانه، به سرگذشت سه داستان ادبی در این سخن بنگریم و سرشت و سامان دیگرگونی را در آنها بررسیم و پژوهیم، خواهیم دید که هر داستان، بر پایه‌ی ویژگیهای بنیادین و نهادین خویش که مرز جدایی و بازشناختگی آنها را از یکدیگر بر می‌نهاد و نشان می‌زند، در سویمندی و ساختار، وارونه‌ی داستان دیگر است و ناساز با آن. من، از این پیش، در جستاری دیگر^(۲)، سه داستان خراسانی و عراقی و سپاهانی یا هندی را، بر بنیاد پیکره و پیام در آنها بررسیده‌ام و آشکار داشته‌ام که در داستان خراسانی، چیرگی با پیکره است و سرنوشت هنری و زیباشناختی سروده را پیکره پایه می‌ریزد. از همین روست که سروده‌های خراسانی که برترین و رواترین کالبدهای سخنسرایی در آن چامه است و دوگانه (= مثنوی)، از سویی، در استواری و شکوه، به کوه می‌مانند و از دیگر سوی، در روشنی و روانی، به رود. بیتها، در سروده‌های خراسانی، از دید آواتی و واژگانی، آنچنان سخت و ستوار با هم

پیوند گرفته‌اند و در یکدیگر تنگ در تنیده‌اند که در بافت، پیکره‌ای یکپاره و پولادین توanstه‌اند یافت، به گونه‌ای که به دشواری می‌توان واژه‌ای هم‌معنی را در بیت به جای واژه‌ای دیگر نهاد، بی‌آنکه بافتار ساخته و سُتور آوایی در آن بپریشد و آسیب ببیند؛ نمونه را، بیت زیر از شاهنامه. این بیت را رستم در پاسخ پهلوانی هم‌آورد و خویشن‌ستای ولاقرن که از او نامش را پرسیده است، بر زبان می‌آورد؛ نامی که در منش و آین پهلوانی، برترین آسیب‌جای جنگ‌گاور راستین بایین است. پس، جهان‌پهلوان نامی و گرامی شاهنامه: آن یلِ یگانه‌ی یله، آن دلیر بادار و گیر، آن تهم تومندِ توان، آن گو گرانستگ گزیده، هم‌آورد را پاسخی دندانشکن و مردافکن می‌گوید و با گرزی گُرد آوزن که از واژگان ساخته شده است، کوبه‌ای سهمگین و کوه‌آین، بر تارک هم‌آورد خویش فرو می‌کوبد:

مرا مام من نام مرگ تو کرد؛

زمانه مرا پتک ترگ تو کرد.

نیز دانمرد با دارو بُرد یمگان دره، در بیتی ساخته و سُتور و سره، چنین اندرزمان می‌دهد که با خواهش‌های تن، دلیر و تیز ویر و خیره‌خیر، بستیزیم و گرد از آنها که مایه‌ی هر گونه آهویند و آک، بی‌هیچ بیم و پروا و باک، برانگیزیم. فرزانه‌ی فرخ رخ قبادیان این اندرز بِاز و پنِد فرمند را بدین سان، با کوبشی به گرانی کوبه‌ی پتک، بر سندان سرهای سرد و دلهای ذُرم بی‌درد، فرو می‌کوید تا مگر از خواب خرگوشی و فسونکده‌ی فراموشی برهان‌دانشان و به بیداری و هوشیاری برساندشان:

تَّيْنِ تَوْسَتْ تَّتْ؛ حَذَرْ كَنْ زَوْ؛

زِيرَا بَخُورْدْ خَواهَدْ اين تَّيْنِ.

در دبستان عراقی، ارج و ارز و کارکرد پیکره در برابر پیام کاستی می‌گیرد و پیام، از آن روی که به زمینه‌هایی افزونتر و فراختر در می‌گسترد، توش و توان و جان و جنی بس بیش می‌یابد و همبالا و همتراز با پیکره، در سرنوشت زیباشناختی و هنری سروده، با آن همساز و هنباز می‌گردد. گستردگی پیام و راه‌جستن آن به قلمروهای گوناگون معنایی و اندیشه‌ای مانند نهانگرایی و رازآشنازی،